

ابوعبد ربّ

هشام بن عمار از صدقه بن خالد از ابن جابر نقل می‌کند که می‌گفته است * ابوعبدرب را دیدم که موهای سپیدش را تغییر نمی‌داد.

ابوبشر

مؤذن مسجد دمشق بوده و به سال یکصد و سی در حکومت مروان بن محمد درگذشته است.

طبقه پنجم

محمد بن ولید زبیدی

ان شاءالله مورد اعتماد بوده است. او داناترین مردم شام به فتوی و حدیث بوده و زهری را ملاقات کرده و از گفته‌های او نوشته است، او در هفتادسالگی به دوره حکومت ابوجعفر منصور به سال یکصد و چهل و هشت درگذشته است.

یحیی بن یحیی غسانی

مقیم دمشق و دانای به فتوی و حدیث و قضاوت بوده و او را حدیثهایی است به سال یکصد و سی و پنج در پایان حکومت ابوالعباس سفاح درگذشته است.

وصین بن عطاء

کنیه‌اش ابوکنانه و از قبیله کنانه و در حدیث ضعیف بوده است. او در دمشق به هنگام حکومت ابو جعفر منصور در دهه اول ذی‌حجه سال یکصد و چهل و نه درگذشته است.

عبدالرحمان بن یزید بن جابر ازدی

او از برادرش یزید بن یزید بزرگتر بوده است و به سال یکصد و پنجاه و چهار در حکومت ابو جعفر منصور و به هشتاد و چند سالگی درگذشته و محدثی ثقه بوده است.

برادرش: یزید بن یزید بن جابر ازدی

ان شاءالله مورد اعتماد بوده است. او از برادر خود عبدالرحمان بن یزید کوچکتر بوده ولی پیش از او به سال یکصد و سی و چهار درگذشته و به شصت سالگی نرسیده است.

یونس بن میسرة بن حلبس

محدثی مورد اعتماد بوده است، هنگامی که در آغاز پیروزی عباسیان، سیه‌جامگان وارد دمشق شدند به مسجدی که یونس اقامه نماز می‌کرده هجوم برده‌اند و هر که را یافته‌اند کشته‌اند. یونس بن میسرة بن حلبس و پدر بزرگ ابومسهر عبدالاعلی بن مسهر غسانی دمشقی در آن روز کشته شدند و این موضوع به سال یکصد و سی و دو و آغاز حکومت سفاح بوده است.

ثور بن یزید کلاعی

کنیه‌اش ابو خالد و از مردم حمص و در حدیث مورد اعتماد بوده است. گفته می‌شود که او

قدری مذهب بوده و در بیت المقدس به سال یکصد و پنجاه و سه در شصت و چندسالگی به دوره حکومت منصور درگذشته است.

پدر بزرگ ثور بن یزید در جنگ صفین همراه معاویه بود و کشته شد و هرگاه پیش ثور سخن از علی علیه السلام به میان می آمد می گفت مردی را که پدر بزرگم را کشته است دوست نمی دارم.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی مزیم غسانی

او محدثی ضعیف و پر حدیث بوده و روایات بسیاری از او روایت شده است. یزید بن هارون ما را خبر داد که ابوبکر بن عبدالله بن ابی مزیم از عابدان سخت کوش بوده است. هنگامی که محتضر شده روزه بوده است. چندان اصرار کردند تا سرانجام برای او سیبی را پوست کنند و با آن افطار کرد و روزه گشود. گوید به همسرش گفتند مگر جامه های او را بررسی نمی کنی - شپش ها را از آنها نمی گیری؟ - گفت چه هنگام این کار را انجام دهم او که شب و روز هیچگاه نماز را رها نمی کند، و همواره به نماز گزاردن سرگرم است.

صفوان بن عمرو سکنی

محدثی مورد اعتماد و امین بوده است.

سعید بن عبدالعزیز تنوخی

ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

عمر بن سعید ما را خبر داد که کنیه سعید بن عبدالعزیز ابو محمد بوده و در دمشق به هنگام حکومت مهدی عباسی و به سال یکصد و شصت و هفت در هفتاد و چندسالگی درگذشته است.

سعید بن بشیر آزدی

کنیه‌اش ابو عبدالرحمان و از مردم بصره و قدری مذهب بوده است و به شام کوچ کرده و ساکن دمشق شده است و به سال یکصد و هفتاد که آغاز خلافت هارون بوده در دمشق درگذشته است.

هشام بن غازی

بن ربیعة بن عمرو جُرشى، کنیه‌اش ابو العباس و محدثی ثقة بوده است که گاهی از او روایت کرده‌اند.

عبدالله بن علاء بن زَبر

ان شاء الله ثقة و مورد اعتماد بوده است.

شعیب بن ابی حمزه

نام ابو حمزه دینار بوده و از مردم حمص است.

یحیی بن حمزه

کنیه‌اش ابو عبدالرحمان و محدثی پرحدیث و قاضی دمشق بوده و حدیثهای او پسندیده است، به روزگار حکومت هارون به سال یکصد و هشتاد و سه درگذشته است.

صدقة بن خالد سمین

مورد اعتماد و ثقة بوده است.

سلیمان بن سلیم کندی*

فَرَج بن فضاله حمصی

کنیه‌اش ابوفضاله و محدثی ضعیف و سرپرست بیت‌المال بغداد بوده است، او به هنگام حکومت هارون به سال یکصد و هفتاد و شش در بغداد درگذشته است.

طبقه ششم

بقیه بن ولید حمصی

کنیه‌اش ابویُحَمد و در روایات خود مورد وثوق بوده و از محدثان ثقه روایت می‌کرده است ولی در روایت از غیر اشخاص مورد وثوق ضعیف بوده است، او به سال یکصد و نود و هفت در پایان حکومت امین درگذشته است.

سُوید بن عبدالعزیز

آزادکرده و وابسته بنی سلیم و کنیه‌اش ابومحمد بوده و حدیثهای ناشناخته روایت می‌کرده است. او به سال نود در پایان حکومت ولید بن عبدالملک زاده شده و به سال یکصد و شصت و هفت به روزگار حکومت مهدی درگذشته است.

ابوعبدالله شامی ما را خبر داد و گفت * سوید بن عبدالعزیز سرپرستی قضای بعلبک را عهده‌دار شد و نیازمند بود. داود بن ابی شیبان دمشقی او را دید و با حالت سرزنش به او گفت پس از کسب علم و حدیث اینک عهده‌دار قضاوت شدی؟ سوید گفت آری و تو را به خدا سوگند می‌دهم که آیا زیر جبهات پیراهن داری؟ داود گفت آری. سوید جبهه خود را

کنار زد و گفت ولی زیر جبه من پیراهن نیست. سپس از داود پرسید تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا این طیلسان که بر دوش داری از خود تو است؟ داود گفت آری. سوید گفت و به خدا سوگند این طیلسان که بر تن من می‌بینی از من نیست و عاریه است. آیا با این وضع نباید عهده‌دار قضا شوم، به خدا سوگند اگر مرا به سرپرستی بیت‌المال که بدتر از قضاوت است می‌گماردند آن را بر عهده می‌گرفتم.

عبدالملک بن محمد بَرَسَمِی

از قبیله حمیر و همان ابوزرقاء است.

محمد بن حرب ابرش خَوْلانی

کنیه‌اش ابو عبدالله است و گاهی قاضی دمشق بوده است.

ولید بن مُسَلِم

کنیه‌اش ابو عباس است. ابو عبدالله شامی ما را خبر داد و گفت * ولید بن مُسَلِم از بردگان بود و در خمس غنیمتها قرار گرفت و برده‌خاندان مسلمة بن عبدالملک شد. و چون عباسیان به خلافت رسیدند و به شام آمدند بردگانی را که در سهم خمس بودند و جز ایشان را به بردگی خویش گرفتند، ولید بن مُسَلِم و افراد خانواده‌اش در سهم صالح بن علی قرار گرفتند، صالح آنان را به پسر خود فضل بخشید و فضل آنان را آزاد ساخت. ولید بن مسلم سوار شد و پیش خاندان مسلمة رفت و خود را از ایشان خرید.

سعید بن مسلمة بن عبدالملک ما را خبر داد و گفت * ولید بن مسلم پیش من آمد و اقرار به بردگی کرد و من او را آزاد ساختم. ولید بن مسلم برادری به نام جبلة داشت که در شام دارای قدر و منزلت بود.

ولید محدثی مورد اعتماد و پرحديث و بسیار عالم بود. او به سال یکصد و نود و چهار به روزگار حکومت امین حج گزارد و هنگام برگشت پیش از رسیدن به دمشق میان راه درگذشت.

عمر بن عبدالواحد

محدثی مورد اعتماد بوده و گاهی از او روایت شده است.

ضمرة بن ربیعہ

کنیه اش ابو عبدالله و از موالی و محدثی مورد اعتماد و امین و آگاه بوده است. در شام هیچ کس فاضل تر از او نبوده است چه ولید و چه جز او. ضمرة در اول ماه رمضان سال دویست و دو به هنگام حکومت مأمون درگذشته است.

مبشر بن اسماعیل حلبی

کنیه اش ابو اسماعیل و وابسته قبیله کلب و ساکن شهر حلب و محدثی مورد اعتماد و امین بوده است. او به هنگام حکومت مأمون و به سال دویست در حلب درگذشته است.

شعیب بن اسحاق

آزاد کرده و وابسته رمله دختر عثمان بن عفان و محدثی مورد اعتماد بوده است. به سال یکصد و هشتاد و نه و روزگار حکومت هارون درگذشته است.

طبقه هفتم

ابومغیره حمصی

نامش عبدالقدوس و پسر حجاج بوده است.

ابویمان جنصی

نامش حکم و نام پدرش نافع بوده است، او به ماه ذی حجه سال دویست و بیست و دو که دوره حکومت معتصم بود در حمص درگذشت.

حسن بن واقع

روایت کننده روایات ضمرة است. به سال دویست و بیست و دوره حکومت معتصم در رمله درگذشته است. کسی که از خود او پرسیده بود از کدام قبیله ای؟ مرا خبر داد که گفته است از قبیله ربیعیه ام.

ابومسهر

نامش عبدالاعلی و نام پدرش مسهر و از قبیله غسان و مردم دمشق بوده است. او روایت کننده روایات سعید بن عبدالعزیز تنوخی و برخی دیگر از محدثان شام است. او را از دمشق پیش مأمون که در رقه بود گسیل داشتند. مأمون درباره قدیم یا حادث بودن قرآن از او پرسید، ابومسهر گفت کلام خداوند است و از اینکه بگوید حادث و مخلوق است خودداری کرد، مأمون شمشیر و نطع خواست که گردنش زده شود، ابومسهر همینکه چنان دید گفت قرآن مخلوق است. مأمون او را از کشته شدن معاف ساخت و به او گفت اگر پیش از شمشیرخواستن این سخن را گفته بودی از تو می پذیرفتم و تو را به سرزمین خودت و پیش خانواده ات می فرستادم، ولی اینک می روی و می گویی من از بیم کشته شدن آن سخن را گفتم. مأمون گفت او را به بغداد بفرستید و در زندان افکنید تا همان جا بمیرد. او را در ماه ربیع الآخر سال دویست و هیجده از رقه به بغداد گسیل داشتند و پیش از اسحاق بن ابراهیم زندانی شد. او اندک زمانی زندانی بود و به روز نخست ماه رجب همان سال در زندان درگذشت. چون جنازه اش را برای خاک سپاری بیرون آوردند گروه بسیاری از مردم بغداد در تشییع جنازه اش شرکت کردند.

هشام بن عمار

از مردم دمشق و راوی روایات ولید بن مسلم بوده است.

علی بن عیاش حمصی

کنیه اش ابوالحسن بوده و از جریر بن عثمان و شعیب بن ابی حمزه روایت کرده است.

یحیی بن صالح و حاضی حمصی

کنیه اش ابوزکریا بوده و از سعید بن عبدالعزیز و یحیی بن حمزه روایت کرده است.

حجاج بن ابی منیع

نام ابومنیع یوسف و پسر عبیدالله بن ابی زیاد آزاد کرده و وابسته عبده دختر عبدالله بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان است. این عبده که همسر هشام بن عبدالملک بوده است با عبیدالله بن ابی زیاد خواهر شیری هم بوده است. هنگامی که زهری در رُصافه پیش هشام بن عبدالملک آمد و پیش از آن بیست سال و چندماه کم میان آنان زندگی می کرد در نتیجه عبیدالله بن ابی زیاد ملازم زهری بود و دانش و کتابهای او را شنید و خواند و سپس پسرش یوسف از او شنید و حجاج از پدر شنید و بهره مند شد و این در پایان حکومت ابوجعفر منصور بوده است. حجاج می گفته است من نوشته ها و کتابها را پیش او می بردم و او آنها را برای مردم می خواند.

حجاج می گفته است * عبیدالله بن ابی زیاد به سال یکصد و پنجاه و هشت یا پنجاه و نه در هشتاد و چندسالگی درگذشت و در آن هنگام موهای سرش سیاه و انبوه و موهای ریش او سپید و انبوه بود.

کنیه حجاج ابومحمد بوده است و در ماه جمادی الاولی سال دویست و شانزده می گفته است اینک هفتاد و شش ساله ام.

طبقه هشتم

ابو عمرو

نامش خطاب و نام پدرش عثمان و او پسر سلیم بن مهاجر فوری حمصی است. او پیشنماز مسجد محررین بوده است؛ چون کنیه سلیم بن مهاجر ابوفوره و از بردگان آزاد کرده و وابستگان قبیله طی بوده است، ابو عمرو به فوری مشهور شده است، او از اسماعیل بن عیاش و محمد بن حمید روایت کرده است.

یزید بن عبد ربّه جرجسی حمصی

کنیه اش ابوالفضل بوده و از بقیّه بن ولید حمصی و جز او روایت کرده است.

ابو عبد الملك عطار

نامش هشام و پسر اسماعیل خزاعی است. او از محمد بن شعیب بن شاپور و جز او روایت کرده است.

بشر بن شعیب

بن ابی حمزه از مردم حمص است. گاهی از حدیثهای او نوشته اند. ابن معروف را عقیده بر این است که بشر پیش از ابویمان حمصی در گذشته است.

نام اصحاب حضرت ختمی مرتبت که در جزیره ' سکونت داشته‌اند

عَدِيّ بن عميرة

او همان کسی است که قیس بن ابی حازم از او روایت می‌کند که می‌گفته است: «از حضرت ختمی مرتبت شنیده است که می‌فرموده است «هرکس را بر کار گردآوری غنیمتها بگماریم اگر نخ و سوزنی را از ما پوشیده بدارد همان نخ و سوزن به روز رستخیز برای او غل و زنجیر خواهد بود». عدی بن عمیرة از بیم علی بن ابی طالب علیه السلام از کوفه گریخت و در جزیره ساکن شد و همان جا درگذشت. عدی بن عمیره پدر عدی بن جزری است که دوست و همنشین عمر بن عبدالعزیز بوده است.^۲

وابصة بن معبد اسدی

او روایت می‌کند که یک بار نماز خود را پشت صفهای جماعت و به تنهایی گزارده است و رسول خدا او را فرمان داده است نماز خود را اعاده کند. عبدالرحمان بن صخر که به روزگار امیرالمؤمنین هارون الرشید سرپرست قضاء شهر رقه بوده است از فرزندزادگان وابصة است.

ولید بن عقبه

بن ابی مُعَيْط بن ابی عمرو بن اُمیة بن عبدشمس بن عبدمناف کنیه اش ابو وهب بوده است.

۱. به سرزمین‌های گسترده میان رودهای دجله و فرات جزیره می‌گفته‌اند. ابوالفداء در تقویم البلدان در این باره مفصل سخن گفته است. به صص ۳۰۱ و ۳۲۷ ترجمه آن کتاب به قلم استاد عبدالمحمد آینی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ خورشیدی مراجعه فرمایید.

۲. ابن حجر در کتاب الاصابه مرگ عدی را به سال چهارم نوشته است.

مادرش آزوی دختر کریم بن ربیعه بن حبیب بن عبدشمس بن عبدمناف است. آزوی مادر عثمان بن عفان هم بوده است که خداوند از او خشنود باد و او را رحمت فرماید.^۱ ولید بن عقبه از پیوستن به علی علیه السلام و پیوستن به معاویه کناره گرفت و ساکن جزیره و شهر رقه شد و همان جا درگذشت. امروز هم اعقاب و فرزندزادگان او در آن شهر باقی هستند - یعنی نیمه اول قرن سوم هجری.

ابوعذرة

عمرو بن عاصم کلابی، از حماد بن سلمه، از عبدالله بن شداد، از ابوعذره جزری ما را خبر داد که * او محضر حضرت ختمی مرتبت را درک کرده است.^۲

پدر بزرگ محمد بن خالد سلمی

عبدالله بن جعفر رقی، از ابوملیح رقی، از محمد بن خالد سلمی از پدرش، از پدر بزرگش که اندکی افتخار مصاحبت رسول خدا را داشته است ما را خبر داد که می گفته است * از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود «هرگاه خداوند برای بنده خود منزلتی را مقرر فرماید و آن بنده با اعمال خود به آن منزلت نرسد خداوند او را در بدن و مال و افراد خانواده اش گرفتار و آزمون می فرماید و به او صبر و شکیبایی در آن گرفتاری را ارزانی می دارد تا در نتیجه صبر به منزلتی که خداوند برای او مقدر داشته است برسد.»

۱. ملاحظه می کنید که ولید برادر مادری عثمان بن عفان است.

۲. ابن اثیر در أسد الغابة، ج ۵، ص ۲۵۳ روایتی را که ابوعذره نقل می کرده آورده است.

کسانی از فقیهان و محدثان که از تابعان و جز ایشان پس از این گروه در جزیره بوده‌اند

میمون بن مهران

کنیه‌اش ابویوب و محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است.

هیشم بن عدی از گفته عمر و پسر میمون بن مهران ما را خبر داد که می‌گفته است * به پدرم گفتم از کدام قبیله‌ای؟ گفت پدرم از بردگان خاندان نصر بن معاویه بود که پیمان‌نامه آزادی با آنان نوشته بود و تعهدهای خود را انجام داد و آزاد شد و خودم برده زنی به نام أم نمیر از تیره ازجد قبیله ثماله بودم که مرا آزاد کرد و من مقیم کوفه بودم و چون فتنه و جنگ جماجم^۱ درگرفت از کوفه به جزیره کوچ کردم.

هیشم بن عدی می‌گوید آغاز جنگ جماجم به سال هشتادم هجرت و جنگ دُجیل به آخر سال هشتاد و یک و پایان جنگ جماجم در آغاز سال هشتاد و دوم بوده است.

عبدالله بن جعفر رقی از گفته ابوملیح ما را خبر داد که می‌گفته است * از میمون بن مهران شنیدم می‌گفت من به سال جماعت^۲ یعنی سال چهارم هجرت زاده شده‌ام.

گفته‌اند میمون بن مهران از سوی عمر بن عبدالعزیز سرپرست خراج جزیره و پسرش عمرو بن میمون سرپرست دیوان بوده‌اند.

گفته‌اند میمون بزاز و سرپرست خراج بوده است و در دکان پارچه‌فروشی خود می‌نشسته است. میمون نامه‌یی به عمر بن عبدالعزیز نوشت و تقاضا کرد او را از سرپرستی خراج معاف دارد، عمر بن عبدالعزیز برای او نوشت خراج درمی است که به حق می‌گیری و آن را در حق هزینه می‌کنی استعفای تو از این کار چه معنی دارد؟ میمون تا هنگامی که عمر بن عبدالعزیز زنده بود همچنان سرپرستی خراج را برعهده داشت و چون عمر بن عبدالعزیز

۱. این فتنه و جنگ که میان ابن اشعث و حجاج بن یوسف بوده است حدود دو سال طول کشیده است. به ترجمه اخبار الطوال، صص ۳۶۰ و ۳۶۵ به قلم این بنده، تهران، نشر نی، ۱۳۶۴ خورشیدی مراجعه فرمایید.

۲. سال چهارم هجرت از سوی امویان به سال جماعت نام نهاده شده است!

درگذشت و یزید بن عبدالملک به خلافت رسید میمون چند ماهی از سوی او سرپرستی خراج را عهده‌دار بود. پیش از آن هم از سوی محمد بن مروان سرپرست بیت‌المال شهر حران بود و این موضوع پیش از خلیفه‌شدن عمر بن عبدالعزیز بوده است. غیلان قدری^۱ در این باره نامه‌یی به میمون نوشت و او را اندرز داد و از آن کار او را برحذر داشت، میمون می‌گفته است دوست می‌داشتم چشم‌هایم از چشم‌خانه بیرون می‌افتاد و هیچگاه عهده‌دار کاری حتی برای عمر بن عبدالعزیز نمی‌شدم. می‌بینید که گفته است حتی برای عمر بن عبدالعزیز.

گوید سلیمان بن عبیدالله انصاری رقی از گفته ابوالملیح ما را خبر داد که می‌گفته است * میمون بن مهران خضاب نمی‌بسته است.

گوید واقدی از خالد بن حیان از عیسی بن کثیر ما را خبر داد که می‌گفته است * میمون بن مهران به سال یکصد و هفده به روزگار حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است و او در فقه و فتوی‌دادن برای مردم جزیره بر دیگران چیره بوده است.

عبدالله بن جعفر رقی هم از گفته ابوالملیح ما را خبر داد که می‌گفته است * میمون بن مهران به سال یکصد و هفده درگذشته است.

یزید بن اَصَم

نام اصم عبد عمرو و پسر عدس بن عبادة بن بگاء بن عامر بن صعصعه بوده است. مادر یزید برزّه دختر حارث بن حزن بن بُجَیر بن هُزَم بن رؤیبة بن عبدالله بن هلال بن عامر است، برزّه خواهر میمونه همسر حضرت ختمی مرتبت و خواهر لبابه همسر عباس بن عبدالمطلب و مادر پسران او و خواهر لبابه صُغری است که این لبابه همان عَصْمَاء است که همسر ولید بن مغیره و مادر خالد بن ولید است.^۲

۱. ابومروان غیلان دمشقی درگذشته به دهه نخست سده دوم هجری از نویسندگان بلند آوازه و از پیشگامان قدریه است که به فرمان هشام بن عبدالملک بر دار آویخته شد. برای آگاهی از منابع شرح حال او به زرکلی، الاعلام، ج ۵، ص ۳۲۰، مراجعه فرمایید.

۲. یکی از ارزشهای کتاب طبقات روشن‌ساختن پیوندهای سببی و نسبی است که میان اشخاص بوده است. می‌بینید که خالد و ابن عباس و یزید پسرخاله یکدیگرند.

یزید بن اصم محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده و از ابوهریره و ابن عباس و خاله خود میمونه همسر حضرت ختمی مرتبت و جز ایشان روایت کرده و ساکن شهر رقه بوده است.

محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از ابو فزارة، از یزید بن اصم ما را خبر داد که می گفته است * شبی در خانه خاله ام میمونه ماندم، برای من سحری آوردند به افق نگرستم سپیده دم به نظرم آمد و ترسیدم که صبح شده باشد به خاله ام گفتم، گفت از کجا می دانی؟ بشتاب و بیاشام.

محمد بن عمر واقدی از سلیمان بن عبدالله بن اصم ما را خبر داد که می گفته است * یزید بن اصم به سال یکصد و سه و روزگار حکومت یزید بن عبدالملک در گذشته است.^۱

ثابت بن حجاج کلابی

ان شاء الله محدثی مورد اعتماد بوده است. جعفر بن بُرقان و جز او از ثابت روایت کرده اند.

عدی بن عدی بن عمیره کندی

ان شاء الله محدث مورد اعتمادی بوده است.

گوید کثیر بن هشام از جعفر بن بُرقان، از میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است * به روزگار عمر بن عبدالعزیز، عدی بن عدی سرپرست قضای جزیره بوده است.

عبدالرحمان بن سائب هلالی

برادرزاده میمونه هلالی همسر حضرت پیامبر (ص) است، و از همو روایت کرده و کم حدیث بوده است.

۱. میمونه که نامش بره بوده و پیامبر (ص) نام او را به میمونه تغییر داده اند در سال هفتم هجرت به همسری آن حضرت درآمده است، سال مرگ میمونه مورد اختلاف است. برای آگاهی بیشتر به عمر رضا کحاله، اعلام النساء، ج ۵، ص ۱۳۸، ۱۴۰۴ قمری مراجعه فرمایید.

ابوفزارة

اهل رقه است و چندان ارزشی نداشته است.

ابراهيم بن ابى حُرّة

محدثی کم حدیث بوده است.

زید بن رفیع

از مردم نصیبین^۱ بوده و او را حدیثهایی است او به سال یکصد و سی سالهای پایانی حکومت مروان بن محمد درگذشته است.

سالم افطس بن عجلان

برده آزاد کرده و وابسته محمد بن مروان بن حکم بن ابی العاص و ساکن شهر حران و محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است. عبدالله بن علی او را به سال یکصد و سی و دو در آغاز وارد شدن سیه جامگان به شام کشته است.

عبدالله بن مالک جزری

کنیه اش ابوسعید و برده آزاد کرده و وابسته محمد بن مروان بن حکم از مردم استخر فارس بوده و سپس به حران کوچ کرده است، او پسر عموی خصیف لحاء و خود محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

۱. این شهر مرکز سکونت قبیله ربیعیه بوده و از شهرهای جزیره و در شمال سنجار قرار داشته است، به تقویم البلدان مراجعه شود.

زید بن ابی انیسه

در شهر رها می زیسته و همان جا درگذشته است. او از آزادکردگان و وابستگان قبیله غنی و محدثی مورد اعتماد و پرحديث و فقیه و از راویان علم و دانش بوده است. محمد بن عمر واقدی می گوید به سال یکصد و بیست و پنج درگذشته است، محمد بن سعد می گوید شنیدم مردی از مردم حران می گفت که زید بن ابی انیسه به سال یکصد و نوزده درگذشته است.

علی بن ندیمه

کنیه اش ابو عبدالله و محدثی مورد اعتماد بوده است. ابوریاب حکم بن جناده سوابی ما را خبر داد که * هنگام فتح مداین سعد بن ابی وقاص دوتن از بردگان و وابستگان خسروان ایران را به جابر بن سمره سوابی بخشید یکی از ایشان ندیمه پدر علی بن ندیمه بود و دیگری ابوزهیر پدر بزرگ مُطلب بن زیاد بن ابوزهیر، جابر بن سمره هر دو را آزاد کرد. گوید علی بن ندیمه در حران به سال یکصد و سی و شش که آغاز خلافت ابوجعفر منصور بود درگذشت.

خصیف بن عبدالرحمان

کنیه اش ابو عون و از مردم حران و برده آزاد کرده و وابسته عثمان بن عفان یا معاویه بن ابی سفیان و محدثی مورد اعتماد بوده است. خصیف به سال یکصد و سی و هفت یعنی سالهای نخستین خلافت منصور درگذشته است.

برادرش خصاف بن عبدالرحمان

از او هم گاهی روایت شده است. او با برادرش خصیف توأم و همزاد بوده است.

عمرو بن میمون بن مطران

او که ساکن رقه بوده ان شاء الله محدثی مورد اعتماد بوده است. واقعی می گوید به سال یکصد و چهل و پنج و روزگار خلافت منصور در گذشته است.

جعفر بن بُرقان کلابی

محدثی مورد اعتماد و راستگوست، او به روزگار خویش دارای روایت و فتوی و دانای به فقه و با این همه در حدیثهای خود پراشتباه بوده است. جعفر بن برقان ساکن رقه بوده و همان جا به سال یکصد و پنجاه و چهار به روزگار حکومت منصور در گذشته است.

نضر بن عربی عامری

در حدیث سست و ناتوان بوده و به روزگار حکومت مهدی عباسی در گذشته است.

غالب بن عبیدالله جزری عقیلی

او محدثی ضعیف بوده و ارزشی نداشته است. به روزگار حکومت منصور در گذشته است.

عبدالله بن مُحَرَّر عامری

او هم محدثی ضعیف بوده و ارزشی نداشته است و به روزگار خلافت ابوجعفر منصور در گذشته است.

موسی بن اَعین

کنیه‌اش ابوسعید و از آزادکردگان و وابستگان امویان و محدثی صدوق بوده است. او به سال یکصد و هفتاد و هفت به روزگار حکومت هارون در حران درگذشته است.

سلیمان بن عبدالله بن عُلَاثة کلابی

محدثی کم‌حدیث و ساکن حران و سرپرست قضای آن شهر بوده است.

محمد بن عبدالله بن عُلَاثة کلابی

کنیه‌اش ابوئیسر و ان‌شاءالله محدثی مورد اعتماد و سرپرست سازمان قضایی مهدی عباسی بوده است.

زیاد بن عبدالله بن عُلَاثة کلابی

او معاون برادر خود در سازمان قضایی مهدی بوده است.

بُجَیر بن ابی انیسَة

او که از برادر خود زید بن ابی انیسَة جوان‌تر بوده در شهر رها سکونت داشته است. او محدثی ضعیف بوده و محدثان حدیث او را نمی‌نوشته‌اند.

ابوالملیح

نامش حسن و نام پدرش عُمَر بوده است.

گوید، عبدالله بن جعفر رقی ما را خبر داد و گفت محل تولد ابوملیح شهر رقه و از بردگان آزاد کرده و وابسته عمر بن هبیره فزاری و روایت کننده روایات میمون بن مهران بوده است. ابوملیح در فاصله میان نماز مغرب و عشاء کنار منبر مسجد در کمال خضوع نماز می گزارد، او به سال یکصد و هشتاد و یک به روزگار حکومت هارون در نود و پنج سالگی درگذشت.

گوید سلیمان بن عبیدالله انصاری رقی ما را خبر داد و گفت ابوملیح را دیدم که موهای خود را با حنا خضاب می بست.

عبیدالله بن عمرو بن ابوالولید اسدی

کنیه اش ابو وهب و از آزاد کردگان و وابستگان قبیله اسد بوده است، او محدثی مورد اعتماد و راستگو و پر حدیث بوده و با این همه گاهی در حدیثهای خود گرفتار اشتباه می شده است، او نسبت به روایاتی که از عبدالکریم جزری نقل می کرده است از همگان گوی سبقت برده است. به روزگار او هیچ کس را یارای ستیز و خرده گیری نسبت به فتواهای او نبوده است. او به سال یکصد و هشتاد و روزگار حکومت هارون در شهر رقه درگذشته است.

ابوعطوف

نامش جراح و نام پدرش منهال و در حدیث ضعیف بوده است.

مروان بن شجاع

کنیه اش ابو عمرو و آزاد کرده و وابسته مروان بن محمد بن مروان بن حکم و از مردم حران و محدثی مورد اعتماد و راستگو و روایت کننده روایات خصیف بوده است و به همین سبب او را خصیفی می گفته اند. او همراه امیرالمؤمنین موسی - هادی - و فرزندان او به عنوان آموزگار ایشان به بغداد آمده است و در همان شهر به سال یکصد و هشتاد و چهار به روزگار خلافت هارون درگذشته است.

عتاب بن بشیر

کنیه‌اش ابوالحسن و از وابستگان امویان و ساکن شهر حران بوده است. ان شاء الله مورد اعتماد و صدوق و روایت‌کننده روایات خصیف بوده است ولی در حدیث چندان ارزشی نداشته است. او به سال یکصد و نود و روزگار خلافت هارون در حران درگذشته است.

محمد بن سلمة

کنیه‌اش ابو عبدالله و ساکن شهر حران^۱ و آزادکرده و وابسته قبیله باهله بوده است، او صاحب فضل و روایت و فتوی و ان شاء الله مورد اعتماد و صدوق بوده و در پایان سال یکصد و نود و یک به روزگار حکومت هارون درگذشته است.

ابوقتاده حرانی

نامش عبدالله و نام پدرش واقد و آزادکرده و وابسته خاندان حِمْان^۲ و مردی اهل فضل و عبادت بوده است و در حدیث ارزشی نداشته است.

فیض بن اسحاق

کنیه‌اش ابویزید و از مردم رقة و صاحب حدیث و اهل خیر و جهاد بوده است، او به سال دویست و شانزده و روزگار حکومت مأمون در رقة درگذشته است.

۱. حران: از شهرهای بسیار کهن منطقه جزیره و مرکز قبیله مُضَر و پایگاه آیین صابئی و به اعتقاد پاره‌یی از مورخان موطن حضرت ابراهیم خلیل و از مراکز بزرگ علمی و بازرگانی بوده است برای آگاهی بیشتر به مقاله وایر (Weir) در دائرةالمعارف اسلام مراجعه فرمایید.

۲. حِمْان از پسران زیدمناة بن تمیم است که از شاخه‌های بزرگ قبیله تمیم شمرده می‌شوند، به ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۲۱۳ مراجعه شود.

مَعْمَر بن سلیمان رقی نخعی

او به ماه شعبان سال یکصد و نود و یک در خلافت هارون درگذشته است.

خالد بن حیان

کنیه اش ابویزید و حرفه اش خرید و فروش خَز و محدثی مورد اعتماد و استوار بوده است. او به ماه ذی قعدة سال یکصد و نود و یک به روزگار خلافت هارون درگذشته است. او به هنگام مرگ به هفتادسالگی رسیده بود ولی آن سال را به آخر نرساند و هفتادسال او تکمیل نشده بود.

عبدالله بن جعفر بن غیلان

کنیه اش ابو عبدالرحمان و از آزادکردگان و وابستگان خاندان ابو مُعَیْط و راوی ابوملیح و عبیدالله بن عمرو بوده است. چشم او ناتوان بوده و با حنا خضاب می بسته است، او در شهر رقه به روزگار خلافت معتصم نه شب از شعبان سال دو یست و بیست هجرت باقی مانده درگذشته است.

یحیی بن عبدالله بن ضحاک بن باب لت حرّانی

کنیه اش ابوسعید بوده است. باب لت که از نیاکان اوست از امیران بزرگ سرزمین طخارستان بوده است. یحیی بن عبدالله از ابوبکر بن ابومریم و صفوان بن عمرو روایت کرده است.

عبدالله بن محمد بن علی بن نُفَیل حرّانی

کنیه اش ابوجعفر و ساکن موصل و شاگرد زهیر بن معاویه بوده است.

مغیره بن زیاد*

معافی بن عمران بن محمد

بن عمران بن نفیل بن جابر بن وهب بن عبیدالله بن لبید بن جبلة بن غنم بن دوس بن مُحاسن بن سلمة بن فہم از قبیلہ آزد و محدثی مورد اعتماد و فاضل و اهل خیر و نکوکاری و صاحب سنت بوده است.

احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد که سفیان ثوری معافی بن عمران را یاقوتہ نام نهادہ بوده است و مردم موصل به وجود معافی افتخار می کرده اند.

در مرزها و کرانہ‌های سرزمین اسلامی این اشخاص بوده اند^۱

ابوعمر و اوزاعی

نامش عبدالرحمان و نام پدرش عمرو و منسوب به اوزاع است که شاخه‌یی از قبیلہ ہمدان است. او از نژادگان است و به سال ہشتاد و ہشت زاده شدہ و محدثی مورد اعتماد و امین و صدوق و اهل فضل و نیکوکاری و پرحديث و عالم و فقیہ و حجت^۲ بوده است. اوزاعی متقیم یمامہ ہم بوده و به همین سبب از یحیی بن ابی کثیر و دیگر مشایخ یمامہ حدیث شنیدہ است. اوزاعی ساکن بیروت بوده و در همان شهر در ہفتادسالگی به سال یکصد و پنجاه و ہفت در پایان خلافت منصور درگذشتہ است.

۱. منظور مرزهای شمال غربی و کرانہ‌های شرقی و شمال شرقی دریای مدیترانہ و انطاکیہ است.

۲. پیش از این ہم گفته شد کہ در اصطلاح محدثان حجت کسی است کہ به سیصد ہزار حدیث احاطہ داشتہ باشد. بہ نھانوی، کشاف اصطلاحات الفنون، ص ۲۸۴، مراجعہ فرمایید.

ابواسحاق فزاری

نامش ابراهیم و پسر محمد حارث بن اسماء بن خارجه بن حصن بن حذیفه بن بدر است، ابواسحاق محدثی مورد اعتماد و فاضل و اهل سنت و جهاد و با این حال پراشتباه در حدیث خود بوده است، او در شهر مصیصة^۱ به سال یکصد و هشتاد و هشت و روزگار خلافت هارون درگذشته است.

عیسی بن یونس بن ابواسحاق نسبیعی

کنیه‌اش ابو عمرو و از مردم قبیله همدان و اهل کوفه بوده است و به مرز کوچ کرده و ساکن شهر حدث شده است. او محدثی استوار و مورد اعتماد است و در آغاز سال یکصد و نود و یک به روزگار خلافت هارون در حدث^۲ درگذشته است.

مُخَلَّد بن حسین

کنیه‌اش ابو محمد و از مردم بصره و پسر همسر هشام بن حسان و به همین سبب از راویان او بوده است. مخلد محدثی مورد اعتماد و فاضل بوده و از بصره کوچ کرده است و ساکن مصیصة شده است. او به سال یکصد و نود و یک به روزگار خلافت هارون در آن شهر درگذشته است.

محمد بن کثیر

کنیه‌اش ابو یوسف و از مردم صنعای یمن بوده که در شام پرورش یافته است. محمد بن کثیر ساکن مصیصة شده است. او از معمر و اوزاعی و جز آن دو روایت کرده است. می‌گویند در

۱. شهری بر کرانه رود جیحان شام و میان انطاکیه و روم و نزدیک طرسوس است. به معجم البلدان مراجعه شود.
 ۲. از قلعه‌های استوار مرزی میان ملطیه و سیاط، به یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۳۱، چاپ مصر مراجعه شود.

پایان عمر گرفتار اختلاط حواس گردیده است. او در پایان سال دویست و شانزده به روزگار خلافت مأمون درگذشته است.

حجاج بن محمد اغوز

کنیه اش ابو محمد و آزاد کرده و وابسته سلیمان بن مجالد است که خود سلیمان آزاد کرده و وابسته ابو جعفر منصور عباسی است، حجاج از مردم بغداد است که همراه همسر خود به مُصَيِّصَة کوچ کرده و سالهای بسیار مقیم آن شهر بوده است. حجاج سپس به بغداد برگشته است و به سال دویست و شش به روزگار خلافت مأمون عباسی در بغداد درگذشته است. حجاج محدثی مورد اعتماد بوده و حدیثهای بسیاری از ابن جریر و جز او روایت کرده است. حافظه او به هنگام برگشتن به بغداد دگرگون شده بود و بر همان حال درگذشت.

محمد بن یوسف فریابی

کنیه اش ابو عبدالله و شاگرد سفیان ثوری که خدایش رحمت کند بوده است.

حُثَیْنِی مَدَنِی

نامش اسحاق و نام پدرش ابراهیم است.

آدم بن ابی ایاس

کنیه اش ابوالحسن و از آزادشدگان مردم خراسان و از شهر مرورود بوده است، او در بغداد به آموزش حدیث پرداخت و از شعبه احادیث صحیح فراوانی شنید و سپس از بغداد کوچ کرد و در عسقلان^۱ ساکن شد و همان جا به ماه جمادی الآخره سال دویست و بیست هجری به روزگار

۱. از شهرهای ساحلی فلسطین که به عروس شام مشهور بوده است. در جنگهای صلیبی بسیار آسیب دید و درباره آن و خوبی های حدیثهایی نقل کرده اند. به معجم البلدان، ج ۶، ص ۱۷۴ مراجعه شود.

خلافت معتصم در هشتاد و هشت سالگی درگذشت. او مردی کوتاه قامت و صحاف بود.

هیشم بن جمیل

گوید، از موسی بن داود شنیدم که می گفت هیشم بن جمیل دوبار در راه کسب حدیث همه دارایی خود را از دست داد و مفلس شد. او که از مردم بغداد بود از آن شهر کوچ کرد و ساکن انطاکیه شد و در همان شهر درگذشت و محدثی مورد اعتماد بود.

علی بن بَکَّار بصری

کنیه اش ابوالحسن و محدثی عالم و فقیه بوده است و به سال دویست و هشت به روزگار خلافت عبدالله بن هارون - مأمون - در مُصَيِّصَة درگذشته است.

حارث بن عَطِيه بَصْرِي

کنیه اش ابو عبدالله و محدثی عالم بوده است و به سال یکصد و نود و نه به روزگار خلافت مأمون در مُصَيِّصَة درگذشته است.

خلف بن تمیم کوفی

محدثی عالم بوده است و به سال دویست و سیزده به روزگار خلافت مأمون در مصیصه درگذشته است.

محمد بن عَيْنَة فزاری

کنیه اش ابو عبدالله و محدثی عالم بوده است و به سال دویست و هفده به روزگار خلافت مأمون در مصیصه درگذشته است.

ابو عثمان سعید قاری صیاد

محدثی عالم و فقیه و زاهد و از مردم خراسان بود که در مرز ساکن شد و به سال دویست و بیست و یک به روزگار حکومت معتصم در مُصَيِّصَة درگذشت.

ابوموفق

فقیهی بود که در کَفَرَبِيَّيَا^۱ ساکن بود و به سال دویست و بیست و یک به روزگار خلافت معتصم در مُصَيِّصَة درگذشت.

ابومنذر

عالمی فقیه و قاضی مُصَيِّصَة بود که به سال دویست و بیست و دو در همان شهر به روزگار خلافت ابواسحاق معتصم پسر هارون درگذشت.

منصور بن هارون

کنیه اش ابوالحسن و فقیهی عالم بود و به سال دویست و بیست و دو به هنگام خلافت معتصم در مصیصه درگذشت.

ابوزکریاء طخان

محدثی عالم بود که به سال دویست و بیست و پنج به هنگام خلافت معتصم در مصیصه درگذشت.

۱. شهری روبه روی مصیصه بر کرانه رود جیحان شام و از شهرهای بزرگ آن منطقه بوده است. به نقل از معجم البلدان.

نام کسانی از اصحاب حضرت ختمی مرتبت (ص) که در مصر ساکن شده‌اند

عمرو بن عاص

بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم، کنیه‌اش ابو عبدالله بود، او در حبشه در حضور نجاشی مسلمان شد و سپس در آغاز ماه صفر سال هشتم هجرت به‌عنوان مهاجر در مدینه به حضور پیامبر (ص) آمد و از اصحاب آن حضرت شد.^۱ رسول خدا او را به فرماندهی جنگ ذات‌السلاسل گماشت و در فتح مکه او را به بتخانه شُوع که بت قبیلهٔ هذیل بود گسیل فرمود و عمرو عاص آن را ویران کرد. سپس او را پیش جیفر و عبید پسران جلندا که سران قبیله ازد عمان بودند روانه فرمود تا ایشان را به مسلمانی فراخواند، هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود عمرو عاص در عمان بود او از آن جا به مدینه آمد و ابوبکر صدیق او را به‌عنوان یکی از فرماندهان سپاه به شام روانه کرد. عمرو عاص عهده‌دار پاره‌یی از فتحهای شام بود و در جنگ یرموک شرکت کرد.

عمر بن خطاب نخست او را به حکومت فلسطین و نواحی آن گماشت. سپس برای او نوشت که به مصر برود. عمرو عاص همراه مسلمانان که سه هزار و پانصدتن بودند سوی مصر رفت و آن را گشود و عمر او را به حکومت مصر گماشت و تا مرگ خود او را تغییر نداد، پس از مرگ عمر عثمان بن عفان چندسالی او را همچنان بر حکومت مصر باقی گذاشت و سپس او را برکنار کرد و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را بر حکومت مصر گماشت.

عمرو عاص به مدینه آمد و همان جا بود و چون مردم بر عثمان شورش کردند، عمرو عاص از مدینه به شام رفت و در مزرعه خود به نام سَبْع که در فلسطین بود مقیم شد، پس از کشته شدن عثمان، عمرو عاص پیش معاویه رفت و همراه او به خون‌خواهی عثمان پرداخت و همراه او در جنگ صفین شرکت کرد، سپس معاویه او را به حکومت مصر

۱. دربارهٔ چگونگی مسلمان شدن عمرو عاص گفته‌های دیگری که درست‌تر است گفته شده است. مراجعه کنید به شرح حال خالد بن ولید در همین جلد طبقات، و محمد بن سعد به روایت استاد خود واقفی نظر داشته است.

گماشت، عمرو به مصر رفت و همچنان حاکم مصر بود و برای خود خانه‌یی ساخت و همچنان ساکن مصر بود و سرانجام به روز عید فطر سال چهل و سه هنگام حکومت معاویه درگذشت و در مُقَطَّم که گورستان مردم مصر و بر دامنه کوه است به خاک سپرده شد.

چون مرگش فرا رسید گفت مرا بنشانید او را نشانند و چنین وصیت کرد، همینکه دیدید مردم شتابان مرا بشوید و در سه پارچه کفنم کنید و کمرم را استوار ببندید که با من مخاصمه و ستیز می‌شود، گورم را با لحد حفر کنید و شتابان مرا در گور بگذارید و بر من خاک بریزید. سپس گفت پروردگارا عمرو عاص را به کارهایی فرمان دادی که انجام نداد و از کارهایی بازداشتی که آنها را انجام داد آنگاه سه بار گفت پروردگاری جز تو نیست و دو دست خود را به حالتی که در غل جامعه باشد قرار داد و تا هنگام مرگ همان‌گونه بود.^۱

عبدالله بن صالح بصری از حرمله بن عمران از ابوفراس برده آزاد کرده و وابسته عبدالله پسر عمرو عاص ما را خبر داد که می‌گفته است * عمرو عاص شب عید فطر مرد. عبدالله پسرش صبح زود جنازه‌اش را بیرون آورد و آن را کنار گورستان نهاد و چون همه خیابان‌ها انباشته از مردم شد نخست بر پیکر عمرو عاص نماز گزارد و او را به خاک سپرد و سپس همراه مردم نماز عید گزارد. ابوفراس می‌گفته است گمان می‌کنم هیچ‌کس از نماز گزاران عید فطر باقی نماند مگر اینکه بر عمرو عاص هم نماز گزارد.

عبدالله بن عمرو بن عاص

بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم.

واقدی می‌گوید عبدالله پیش از پدر خود مسلمان شد و به افتخار مصاحبت با پیامبر (ص) رسید و مردی فاضل و نکوکار بود.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس از سلیمان بن بلال، از صفوان بن سلیم، از گفته خود عبدالله بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است * از پیامبر (ص) اجازه گرفتم تا آنچه را از ایشان می‌شنوم بنویسم. اجازه فرمود و من نوشتم، عبدالله آن نوشته‌ها را صادقانه نام نهاده بود.

۱. فرعون هم به هنگام مرگ چنین می‌گفت که به خدای بنی اسرائیل ایمان آوردم و به او گفته شد، اینک! و حال آنکه عاصی و تبهکار بودی. لطفاً به آیات ۸۹ و ۹۱، سوره دهم - یونس مراجعه شود.

معن بن عیسی، از اسحاق بن یحیی از مجاهد ما را خبر داد که می‌گفته است
* صحیفه‌یی پیش عبدالله بن عمرو دیدم پرسیدم چیست؟ گفت صادق است. آنچه از
رسول خدا(ص) بدون واسطه شنیده‌ام در آن نوشته است.

واقدی، از گفته ابن ابی‌ذیب، از عمر بن عبدالله بن سوئیع ما را خبر داد که می‌گفته
است * کسی که خود دیده بود مرا خبر داد که ریش و موهای سر عبدالله بن عمرو را سپید
دیده است.

عفان بن مسلم و یحیی بن عبّاد هر دو از گفته حماد بن سلمه ما را خبر دادند که
می‌گفته است * علی بن زید از عریان بن هیثم مرا خبر داد که می‌گفته است همراه پدرم پیش
یزید بن معاویه رفتیم، مردی بلندبالا و سرخ و سپید که شکمی بزرگ داشت آمد و سلام داد
و نشست. پدرم پرسید این کیست؟ گفتند عبدالله پسر عمرو عاص است.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از عبدالرحمان بن ابی بکره ما را
خبر داد که ضمن توصیف عبدالله بن عمرو می‌گفته است مردی سرخ‌روی و کشیده‌قامت و
شکم بزرگ بوده است.

عمرو بن عاصم کلابی از همام بن یحیی از قتاده، از حسن بصری از شریک بن خلیفه
ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالله بن عمرو را دیدم که خط سریانی را می‌خواند.

عمرو بن عاصم کلابی، از حوشب، از مسلم آزادکرده و وابسته بنی مخزوم ما را خبر
داد که می‌گفته است * عبدالله بن عمرو پس از آنکه کور شده بود خودش طواف می‌کرد.

گوید عبدالله بن عمرو همراه پدر خود از کار عثمان کناره گرفت و هنگامی که
پدرش پیش معاویه رفت او هم با او رفت و همراه پدر در جنگ صفین شرکت کرد و پس
از آن پشیمان شده بود و می‌گفت مرا با شرکت در جنگ صفین و جنگ با مسلمانان چه کار
بود، او سپس همراه پدر خود به مصر رفت و چون مرگ عمرو فرا رسید او را به حکومت
مصر گماشت، معاویه نخست او را برقرار داشت و سپس او را برکنار کرد.

عبدالله بن عمرو حج و عمره می‌گزارد و به شام می‌آمد و به مصر برمی‌گشت و برای
خود در مصر خانه ساخته بود و همواره در مصر بود تا همان جا مرد و در خانه خود به خاک
سپرده شد و این به سال هفتاد و هفت و هنگام خلافت عبدالملک بن مروان بود. این روایتی
است که ابویمان حمصی از گفته صفوان بن عمرو از گفته پیرمردان درباره مرگ عبدالله بن
عمرو آورده است.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید، عبدالله بن عمرو به سال شصت و پنج در نود و دو سالگی در شام درگذشته است.^۱
عبدالله بن عمرو بن عاص از ابوبکر و عمر روایت کرده است.

خارجة بن حذافة

بن غانم بن عامر بن عبدالله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب.

از دیرباز مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت مصاحبت کرده است. سپس از مدینه به مصر رفته و آنجا ساکن شده است. او در مصر از سوی عمرو عاص به قضاوت گماشته شده است. در سپیده‌دمی که آن مرد خارجی به قصد کشتن عمرو عاص به مسجد آمده بود عمرو از خانه بیرون نیامد و به خارجة فرمان داد با مردم نماز گزارد، مرد خارجی پیش رفت و بر خارجة که می‌پنداشت عمرو عاص است شمشیر زد و او را کشت. خارجی را گرفتند و پیش عمرو بردند و گفتند به خدا سوگند که عمرو را نکشتی بلکه به خارجة ضربت زدی، گفت من عمرو را اراده کرده بودم و خداوند خارجة را اراده فرموده است، و این سخن او ضرب‌المثل شد.

محمد بن سعد می‌گوید عبدالله بن صالح از لیث بن سعد، از یزید بن ابی حبیب نقل می‌کرد که می‌گفته است عمر بن خطاب برای عمرو عاص نوشت برای همه کسانی که در بیعت شجرة شرکت داشته و بیعت کرده‌اند دو بیست درم مقرری قرار بده و برای خودت به حساب حکومت خود و برای خارجة بن حذافة به پاس شرف دلیری او و برای عثمان بن قیس سهمی به پاس شرف میهمان‌دوستی و میزبانی او همین مبلغ را مقرر بدارد.

عبدالله بن سعد

بن ابی سرح بن حارث بن حبیب بن جذیمة بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی، اگرچه از

۱. درباره محل و سال مرگ عبدالله بن عمرو بن عاص گوناگون سخن گفته‌اند که ابن اثیر در اسدالغایبه، ج ۳، ص ۲۳۵ آورده است، میزان عمر او هم مورد اختلاف است. لطفاً به همان کتاب مراجعه فرمایید.

دیرباز مسلمان شده بود و برای رسول خدا(ص) وحی را می نوشت به فتنه و بدبختی در افتاد و در حالی که از دین برگشت از مدینه بیرون آمد و به مکه رفت، پیامبر(ص) به روز فتح مکه او را مهدورالدم اعلام فرمود. ولی عثمان بن عفان که برادر شیری او بود به حضور پیامبر آمد و برای او امان خواست و آن حضرت او را امان دادند، عثمان گفت ای رسول خدا بیعت او را نمی پذیرید؟ پیامبر(ص) در آن روز بیعت او را بر اسلام پذیرفت و فرمود اسلام کارهای پیش از اسلام آوردن را می پوشاند - نادیده می گیرد.

عثمان بن عفان پس از برکنار کردن عمرو عاص از حکومت مصر عبدالله بن سعد بن ابی سرح را به حکومت مصر گماشت، او ساکن مصر شد و آن جا خانه ساخت و تا هنگامی که عثمان کشته شد همچنان حاکم مصر بود.^۱

مخیمه بن جزء

بن عبد یغوث بن عویج بن عمرو بن زبید بن مذحج، او هم پیمان خاندان سهم بود، محمیه از دیرباز در مکه مسلمان شد و در هجرت دوم یاران رسول خدا(ص) به حبشه به آن جا هجرت کرد، نخستین جنگی که در آن شرکت کرد جنگ مریسیع بود که همان جنگ بلمصطلق است، در آن جنگ رسول خدا(ص) او را به سرپرستی خمس اموال و سهام مسلمانان از غنیمتها گماشت. پس از آن هم او را بر همان کار مستقر فرمود. محمیه پس از آن به مصر کوچ کرد و ساکن آن سرزمین شد.

عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی

او افتخار مصاحبت رسول خدا را داشت و سپس ساکن مصر شد و محدثان مصری از او روایت کرده اند.

عبدالله بن صالح، از ابن لهیعه، از عبیدالله بن ابی جعفر نقل می کند که می گفته است

۱. برای آگاهی بیشتر درباره این مرد که مایه درماندگی عثمان شد و چگونگی رفتار حضرت خنمی مرتبت که بدین سادگی که ابن سعد نوشته است نیست به ترجمه مغازی واقدی، ص ۶۵۴ به ترجمه نهایه الارب، ج ۵، ص ۶۱ و ۷۷، به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

* بر سر عبدالله بن حارث عمومه حرقانیه دیدم، عبدالله بن صالح می گوید از ابن لهیعه درباره حرقانیه پرسیدم. گفت: یعنی عمامه سیاه.

عُقْبَةُ بْنُ عَامِرِ بْنِ عَبْسِ جُهَيْنِي

کنیه اش ابو عمرو و در زمره اصحاب پیامبر (ص) بوده است. پس از رحلت رسول خدا که ابوبکر مردم را برای رفتن به شام فراخواند، عقبه هم به شام رفت و در جنگها و فتح شام و مصر حضور داشت و در جنگ صفین همراه معاویه بود. او سپس به مصر کوچ کرد و آنجا خانه ساخت و در پایان خلافت معاویه بن ابی سفیان همان جا مرد و در مقطم که گورستان مردم مصر است به خاک سپرده شد.

ولید طیالسی، از گفته لیث بن سعد به نقل از ابو عثان ما را خبر داد که می گفته است * عقبه بن عامر را دیدم که موهای خود را سیاه می کرد و می گفت بر فرض که رنگ تارهای موها را تغییر دهم، بن آنها از رنگ پذیری خودداری می کند.

نُبَيْهُ بْنُ صَوَابِ مَهْرِي

هیشم بن عدی، از عبدالرحمان بن زیاد بن انعم از یزید بن ابی حبیب از گفته کسی که خود شنیده بود ما را خبر داد که می گفته است * نبیه بن صواب مهری که از اصحاب حضرت ختمی مرتبت بود می گفت مردی از قبیله حمیر به حضور پیامبر (ص) آمد و مسلمان شد و درگذشت. پیامبر فرمود برای او وارث مسلمان پیدا کنید گشتند و نیافتند، پیامبر فرمود میراث او را به کسی که میان قبیله قضاة نسبش روشن تر است پردازید. عبدالله بن انیس نژاده تر شخص در قضاة بود، او از خاندان بُرک بن وَبْرَة برادر کلب بن وبرة و هم پیمان خاندان سلمة انصار بود.

عَلْقَمَةُ بْنُ رِمَّةِ بَلَوِي

از قبیله قضاة است.

عبدالله بن صالح از لیث بن سعد، از یزید بن ابی حبیب، از سُوید بن قیس ثُجیبی از زهیر بن قیس بلوی، از علقمه بن رمثه بلوی ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا(ص) عمروعاص را به بحرین گسیل فرمود، پس از آن پیامبر(ص) به جنگی رفت و ما هم همراهش بودیم. پیامبر(ص) لحظه‌یی چرت زد و چون بیدار شد فرمود «خدای عمرو را رحمت فرماید» ما نام همه کسانی را که عمرو بودند به نظر آوردیم، پیامبر دوباره چرت زد و چون بیدار شد فرمود «خدای عمرو را رحمت فرماید». پیامبر(ص) برای بار سوم چرت زد و چون بیدار شد همانگونه فرمود، پرسیدیم ای رسول خدا کدام عمرو را در نظر دارید؟ فرمود عمروعاص را، گفتند او را چه کاری پیش آمده است؟ فرمود این موضوع را به یاد آوردم که هرگاه مردم را برای پرداخت زکات فرامی‌خوانم یا برای جمع آوری زکات گسیل می‌دارم، عمروعاص اموال فراوانی می‌آورد و چون از او می‌پرسم این از کجا برای تو فراهم شده است؟ می‌گوید از سوی پروردگار، و عمرو راست می‌گوید که او را در پیشگاه خداوند خیر بسیاری است.

ابوبکر - کنیه یکی از نقل‌کنندگان - می‌گوید زهیر بن قیس در دنباله این سخن می‌افزود که علقمه می‌گفته است چون فتنه درگرفت با خود گفتم باید از کسی پیروی کنم که رسول خدا(ص) درباره‌اش چنان فرموده‌اند! و از عمروعاص جدا نشدم!^۱

ابوزمعة بلوی

از گفته حسان بن غالب مصری، از ابن لهیعه، از عبدالعزیز بن عبدالملک بن مثلیل مرا خبر دادند که می‌گفته است * چون مرگ ابوزمعه بلوی که از اصحاب پیامبر(ص) بود در منطقه افریقیه فرا رسید به یاران خود گفت چون مرا به خاک سپردید گورم را هموار و بدون برجستگی و نشان قرار دهید.

۱. گویا این مرد درباره امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام این حدیث را نشنیده است که رسول خدا فرموده‌اند «علی همواره همراه حق و حق همواره همراه علی است» که آن را ترمذی و حاکم و خطیب و هبشی و متقی و گروهی دیگر از محدثان بزرگ آورده‌اند.

ابو خراش سلمی

عبدالله بن یزید مَقْرِي، از گفته حَيَّوَة بن شَرِيح، از ابو عثمان ولید بن ابی ولید از عمران یعنی ابن ابی انس، از ابو خراش سلمی نقل می کرد که از پیامبر (ص) شنیده که فرموده است هر کس یک سال از برادر خود دوری گزیند چنان است که خون او را ریخته باشد.

ابوبصره غفاری

با پیامبر (ص) مصاحبت داشته و سپس به مصر ساکن شده است. او همان جا در گذشته است و در گورستان مقطم که گورستان مسلمانان مصر است به خاک سپرده شد.

پسرش بصره بن ابی بصره

او هم با پیامبر (ص) مصاحبت و از ایشان روایت کرده است.

نوه اش: جمیل بن بصره

بن ابوبصره غفاری او همراه پدر و پدر بزرگ خود با حضرت ختمی مرتبت مصاحبت داشته و از ایشان روایت کرده است.

ابوبرده

با رسول خدا مصاحبت داشته و سپس ساکن مصر شده است.

از گفته سعید بن ابی مریم از نافع بن یزید مرا خبر دادند که می گفته است * ابو صخر از عبدالله بن مُعْتَب یا مغیث بن ابی برده از پدرش از پدر بزرگش برای من حدیث کرد که می گفته است * از رسول خدا شنیدم می فرمود، به زودی از میان کاهنان مردی پدید خواهد

آمد که قرآن را چنان تدریس کند که پس از او هیچ کس نتواند بدان گونه انجام دهد. نافع ضمن نقل این روایت می افزود که ربیعہ می گفته است منظور محمد بن کعب قرظی است و کاهنان به دو گروه قریظه و نصیر گفته می شده است.

عبدالله بن سعد

مردی از اصحاب حضرت ختمی مرتبت است که در مصر ساکن شده است، عبدالرحمان بن مهدی، از معاویة بن صالح، از علاء بن حارث از حرام بن معاویة از عمویش عبدالله بن سعد نقل می کرد که می گفته است * از حضرت ختمی مرتبت درباره غذا خوردن و همکاسه شدن با زنی که در عادت ماهیانه است پرسیدم، فرمود با او همکاسه بشو و غذا بخور. عبدالله بن سعد می گفته است * از پیامبر (ص) درباره نماز گزاردن در خانه و مسجد پرسیدم، فرمود می بینی که خانه من به مسجد بسیار نزدیک است و اگر در خانه ام نماز بگذارم خوشتر می دارم که در مسجد نماز بگذارم مگر نمازهای فریضه و واجب که در مسجد می گزارم.

خرشۀ بن حارث

ولید بن مسلم از ابن لهیعه، از یزید بن ابی حبیب، از خرشۀ بن حارث که از اصحاب رسول خدا (ص) بوده است نقل می کرد که می گفته است * پیامبر فرمودند «هرگاه دانستید کسی را اعدام می کنند در مراسم حاضر نشوید شاید مظلوم کشته شود و خشم خداوند فرود آید و شما را هم فراگیرد».

جنادة ازدی

عبدالله بن نمیر، از محمد بن اسحاق، از یزید بن ابی حبیب، از مرثد بن عبدالله بزنی، از حدیفة ازدی، از گفته خود جنادة ازدی ما را خبر داد که می گفته است * همراه هفت تن از بانوان قبيلة ازد روز جمعه یی به حضور رسول خدا رسیدیم و روزه داشتیم. پیامبر (ص) ما را به خوردن غذایی که برابر ایشان بود دعوت فرمود، گفتیم روزه ایم، فرمود آیا دیروز هم

روزه داشتید؟ گفتیم نه، پرسید آیا فردا روزه می‌گیرید؟ گفتیم نه. فرمود در این صورت روزه بکشاید و ما روزه گشودیم. سپس رسول خدا برای گزاردن نماز جمعه بیرون آمد و چون بر منبر نشست ظرف آبی خواست و درحالی که مردم نگاه می‌کردند آب آشامید تا به مردم بفهماند که روز جمعه روزه نمی‌گیرد.

سعید بن یزید ازدی*

ابوسعبد خیر انماری

از گفته اسحاق بن زریق مرا خبر دادند که می‌گفته است * عمرو بن حارث زبیدی، از ابو عمرو عبدالله بن عامر جهنی از قیس بن حارث عامری برای او نقل کرده است که ابوسعبد خیر در شهر قرطسا^۱ برای ایشان نقل کرده که پیامبر (ص) فرموده است: هفتاد هزار تن از امت من وارد بهشت می‌شوند که همراه هر هزار تن هفتاد هزار تن دیگر خواهند بود که شامل همه مهاجران - یا ساکنان مدینه - و طایفه‌یی از اعراب ما خواهد بود.

معاذ بن انس جهنی

با رسول خدا مصاحبت داشته و از ایشان احادیثی روایت کرده و سپس ساکن مصر شده است. او پدر سهل بن معاذی است که زبّان بن فائد و کسان دیگری جز او از شامیان و مصریان از او روایت کرده‌اند.

ابویقظان

از اصحاب رسول خداست. حسن بن موسی از ابن لهیعه، از ابو عثّانه نقل می‌کند که از ابویقظان شنیده که می‌گفته است: «بر شما مژده باد که سوگند به خدا شما با آنکه رسول خدا را ندیده‌اید

۱. نام بخش آبادی از مصر قدیمی است. به معجم البلدان، ج ۷، ص ۵۵ مراجعه شود.

مهر و دوستی شما نسبت به آن حضرت بیشتر از عموم کسانی است که ایشان را دیده‌اند.

معاویة بن حُدیج

با پیامبر (ص) مصاحبتی داشته و از آن حضرت روایت کرده است. با عمر بن خطاب هم دیدار داشته و حدیثی درباره چگونگی مسح از او نقل کرده است. معاویة بن حُدیج از طرفداران عثمان بوده است.^۱

عفان بن مُسلم از حماد بن سلمه ما را خبر داد و گفت ثابت از صالح بن حُجیر که نام پسرش هم حجیر است از معاویة بن حُدیج که اندکی افتخار مصاحبت داشته است ما را خبر داد که می‌گفته است * هر کس مرده‌یی را غسل دهد و کفن کند و او را تشییع کند و به خاک سپارد برمی‌گردد در حالی که گناهانش آمرزیده شده است.

زیاد بن حارث صُدائی

او همان کسی است که در یکی از سفرهای پیامبر (ص) همراه ایشان بوده و کنار آن حضرت حرکت می‌کرده است و رکابدار بوده است. چون سحرگاه شد پیامبر (ص) فرمودند ای برادر صدایی اذان بگو، او اذان گفت، پس از او بلال آمد که اقامه بگوید، رسول خدا فرمودند آن برادر صدایی اذان گفت و هر کس اذان بگوید همو اقامه می‌گوید، زیاد بن حارث اقامه گفت و رسول خدا (ص) جلو رفت و با مردم نماز گزارد.

زیاد بن حارث سپس ساکن مصر شد و مصریان از او روایت کرده‌اند.

مَسَلَمَة بن مُخَلَّد

بن صامت بن نیار بن لوزان بن عبدود بن زید بن ثعلبة بن خزرج بن ساعده از انصار مدینه و کنیه‌اش ابو معمر بوده است.

۱. برای آگاهی از خون‌ریزی و سنگدلی این مرد و ستم او نسبت به محمد بن ابی‌بکر به محمد ابوالفضل ابراهیم، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۰۴ مراجعه فرمایید.

معن بن عیسی از موسی بن علی بن رباح از پدرش از گفته خود مسلمة بن مخلد روایت می‌کند که می‌گفته است در چهار سالگی مسلمان شدم! و هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت فرمود چهارده ساله بودم.

واقعی می‌گوید مسلمة بن مخلد از رسول خدا روایت کرده است، سپس به مصر کوچ کرده و ساکن آن سرزمین شده است، او همراه مردم خربت^۱ بوده است و ایشان استوارترین و آماده‌ترین و پرساز و برگزیده‌ترین مردم مغرب بوده‌اند. مسلمة میان ایشان نامور به خردمندی و شرف بوده است. مسلمة سپس به مدینه برگشت و به روزگار خلافت معاویه بن ابی سفیان در آن شهر درگذشت.

سُرْق

احمد بن محمد بن ولید ازرقی مکی، از هشام بن خالد، از زید بن اسلم، از عبدالرحمان بن بیلمانی ما را خبر داد که می‌گفته است * در مصر بودم، مردی به من گفت آیا تو را به مردی از یاران رسول خدا (ص) راهنمایی کنم؟ گفتم آری، او به مردی اشاره کرد. من پیش او رفتم و گفتم خدایت رحمت کناد تو کیستی؟ گفت من سُرْق^۲ - دزدورزیده - ام، من با شکفتی گفتم آیا برای تو که مردی از اصحاب رسول خدایی شایسته است که چنین نامی داشته باشی؟ گفت چون رسول خدا این نام را بر من نهاده است هرگز آن را رها نمی‌کنم. گفتم برای چه آن حضرت این نام را بر تو نهاده‌اند؟ گفت مردی بادیه‌نشین دو شتر خود را برای فروش به مدینه آورد من آن دو را از او خریدم و گفتم حرکت کن برویم بهای آن را بپردازم، من وارد خانه شدم و از دری که پشت خانه بود بیرون رفتم و با بهای آن دو شتر یکی از نیازهای خود را برآوردم و در خانه خود پنهان شدم و چندان بیرون نیامدم که پنداشتم مرد صحرائشین از مدینه بیرون رفته است. قضا را چون از خانه بیرون آمدم آن مرد همچنان در مدینه بود مرا گرفت و به حضور پیامبر برد و موضوع را به اطلاع ایشان رساند. پیامبر (ص) از من پرسیدند چه چیزی تو را بر این کار واداشت؟ گفتم با بهای آن دو نیاز خود را برآوردم.

۱. خربت: که به صورت خربنا هم ضبط شده است نزدیک بندر اسکندریه بوده است. یاقوت می‌نویسد اینک ویران شده و شناخته نمی‌شود. به معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۴ مراجعه شود.

۲. صفی پوری در منتهی الارب می‌گوید نام اصلی او حباب بوده است، ابن اثیر هم در اسدالغابه این داستان را آورده است.

فرمود هم اینک به او پرداز. گفتم چیزی ندارم. فرمود تو سُرق هستی. سپس به اعرابی گفت او را با خود ببر و به بردگی بفروش تا به حق خود برسی، سرق می‌گوید مردم در پی من و اعرابی راه افتادند. اعرابی به ایشان نگریست و گفت چه می‌خواهید؟ گفتند تو می‌خواهی چه کار کنی؟ ما می‌خواهیم تاوان او را پردازیم و او را آزاد کنیم. اعرابی گفت به خدا سوگند هیچ‌یک از شما به لطف خداوند از خود من نیازمندتر نیستید و روی به من کرد و گفت برو که تو را آزاد کردم.

یزید بن هارون و یحیی بن حماد از جویریة بن اسماء از عبدالله بن یزید که آزاد کرده و وابسته منبعت بود از گفته یکی از مردم مصر از سُرق ما را خبر دادند که می‌گفته است * پیامبر (ص) در قبال گواهی دادن یک گواه و سوگند کسی که طلب‌کار بود داوری می‌فرمود. این سخن یزید بن هارون است ولی یحیی بن حماد که راوی دیگر این روایت است می‌گفت آن حضرت در قبال سوگند و گواه داوری می‌فرمود.

سَنَدُز

برده آزاد کرده و وابسته حضرت ختمی مرتبت، پاره‌یی از محدثان هم گفته‌اند این شخص پسر سندر است.

محمد بن عمر واقدی از أسامة بن زید لیشی، از عمرو بن شعیب، از پدرش، از پدر بزرگش ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوروح زنباع جذامی برده‌یی به نام سندر داشت، ابوروح سندر را در حال بوسیدن یکی از کنیزان خود دید گوش و بینی او را برید و او را اخته کرد، سندر به حضور پیامبر (ص) آمد، آن حضرت به ابوروح پیام داد و چون آمد او را اندرز داد و فرمود هر برده‌یی را که مثله کنند یا با آتش شکنجه دهند آزاد و وابسته خدا و رسولش خواهد شد. سندر گفت ای رسول خدا درباره من به والیان سفارش فرمای، حضرت ختمی مرتبت فرمود من درباره تو به همه مسلمانان سفارش می‌کنم، هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود سندر پیش ابوبکر آمد و گفت سفارش پیامبر را درباره من نگهدار. ابوبکر برای او مقرری تعیین کرد و چون ابوبکر مرد و عمر به ولایت رسید سندر به او گفت سفارش پیامبر (ص) را درباره من پاس دار. عمر گفت خودت انتخاب کن اگر می‌خواهی همان مقرری را که ابوبکر برای تو مقرر داشته است مقرر می‌دارم و اگر

می خواهی برای تو به والیان دیگر شهرها بنویسم، سندر گفت برای من به والی مصر بنویس که سرزمین سبز و خرم و جایگاه کشاورزی است. عمر درباره او به عمروعاص چنین نوشت: و سپس سندر آهنگ سرزمین تو دارد. سفارش رسول خدا را درباره او پاس دار. عمروعاص زمینی را برای مدت زندگانی سندر در اختیار او گذاشت. سندر همه زندگی خود را همان جا سپری کرد و چون درگذشت آن زمین به حساب اموال خدا و در بیت المال منظور شد. آن زمین را بعدها اصبع پسر عبدالعزیز در اختیار گرفت و بر روی زمین هیچ مزرعه‌ی بهتر از آن برای خاندان اصبع وجود نداشت.

محمد بن عمر واقفی می گوید کشتزار و نخلستان اصبع امروز هم - دهه اول سده سوم - در مصر معروف است و در آن جا به بوستان مثنیه می گویند.

کامل بن طلحه از ابن لهیعه، از عمرو بن شعیب از پدرش، از پدر بزرگش ما را خبر داد که می گفته است * زنباع جذامی برده‌ی بی به نام سندر داشت او را درحالی که کنیزش را می بوسید دید بینی او را برید و او را اخته کرد. سندر به حضور پیامبر (ص) آمد، آن حضرت زنباع را فراخواند و به او فرمود بر بردگان چیزهایی را که توان و یارای آن را ندارند تحمیل مکنید و از آنچه خود می خورید به آنان بخورانید و آنچه خود می پوشید به ایشان بپوشانید اگر از آنان راضی هستید آنان را با خوبی نگهدارید و هرگاه ناخوش داشتید آنها را بفروشید و آفریدگان خدا را آزار و شکنجه مدهید. وانگهی هر برده را که مثله کنند یا او را با آتش شکنجه دهند آزاد است و وابسته خدا و رسول خداست. سندر بدین گونه آزاد شد و گفت ای رسول خدا! درباره من سفارش فرمای. آن حضرت فرمود من همه مسلمانان را درباره تو سفارش می کنم. هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود سندر پیش ابوبکر آمد و گفت سفارش رسول خدا را درباره من پاس دار. ابوبکر برای او مقرری تعیین کرد و چون ابوبکر درگذشت سندر پیش عمر بن خطاب آمد و گفت سفارش رسول خدا را درباره من پاس دار، عمر گفت آری اگر دوست می داری پیش من بمانی همان چیزی را که ابوبکر برای تو مقرر داشت مقرر می دارم و گرنه جای دیگری را که دوست می داری انتخاب کن تا برای تو نامه بنویسم. سندر گفت مصر را دوست می دارم که سرزمین سبز و خرم و جایگاه کشاورزی است، عمر درباره او به عمروعاص نوشت که سفارش رسول خدا (ص) را درباره سندر پاس دار. هنگامی که سندر پیش عمروعاص رفت، عمرو خانه و زمین بزرگی از اموال بیت المال را در اختیار او گذاشت و سندر آن جا زندگی می کرد و چون درگذشت آن زمین و خانه گرفته شد.

عمرو بن شعیب می گوید، سپس آن مزرعه در اختیار اصبع بن عبدالعزیز گذاشته شد و امروز هم آن مزرعه از گزیده ترین اموال ایشان است.

کامل بن طلحه، از ابن لهیعه، از یزید بن ابی حبیب، از ربیع بن لقیط تجیبی از عبدالله بن سندر از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * برده زنباع بن سلامه بوده است، زنباع بر او خشم گرفته و بینی او را بریده و او را اخته کرده است. سندر به حضور رسول خدا آمده است و آن حضرت با زنباع درشتی فرموده و او را از زنباع گرفته و افزوده است هر کس برده خود را مثله کند آن برده آزاد خواهد بود. سندر گفته است ای رسول خدا درباره من سفارش فرمای و رسول خدا فرموده است من سفارش تو را به همه مسلمانان می کنم.

یزید بن ابی حبیب راوی این روایت می گوید سندر در آن هنگام کافر بوده است.

عبدالله بن صالح مصری، از حرمله بن عمران از گفته کسی که برای ایشان نقل کرده بوده است، از پسر سندر آزاد کرده و وابسته رسول خدا (ص) نقل می کند که می گفته است * روزی عمرو عاص در حالی که ابن سندر و گروهی دیگر همراهش بودند حرکت کرد. ابن سندر و چند تن دیگر جلوتر از عمرو عاص حرکت می کردند و گرد و خاک برانگیخته بودند. عمرو عاص گوشه عمامه خود را بر بینی خود نهاد و گفت از غبار پرهیزید که از هر چیزی زودتر وارد دهان و بینی می شود و دیرتر بیرون می رود و چون بر ریه بنشیند مبدل به قرحه می شود. یکی از همراهان به آن گروه گفت کنار بروید همگان کنار رفتند جز ابن سندر کسی به او گفت تو چرا کنار نمی روی؟ عمرو عاص گفت او را رها کنید که غبار شخص اخته زبانی نمی رساند. ابن سندر این سخن را شنید و خشمگین شد و گفت ای عمرو عاص به خدا سوگند اگر مؤمن بودی مرا آزار نمی دادی. عمرو گفت خدایت بیامزد، سپاس و ستایش خدا را که من از مؤمنانم. ابن سندر گفت خود به خوبی می دانی که من از محضر رسول خدا خواستم درباره ام سفارش فرماید و فرمود همه مؤمنان را درباره تو سفارش می کنم.

ابوفاطمه آزدی

محمد بن اسماعیل بن ابی فدّیک، از حماد بن ابی حمید زرقی، از ابو عقیل که آزاد کرده و وابسته زرقی هاست، از عبدالله بن ایاس بن ابی فاطمه از پدرش، از پدر بزرگش ابوفاطمه ما را خبر داد که می گفته است * گروهی در محضر رسول خدا نشسته بودیم، فرمود چه کسی

دوست می دارد که همواره تن درست باشد و بیمار نشود؟ گفتیم ما چنین می خواهیم، فرمود خاموش! و نشان ناراحتی در چهره آن حضرت دیدیم، سپس فرمود آیا دوست می دارید که همچون خر چموش باشید؟ گفتیم نه، سپس فرمود آیا دوست می دارید که گرفتار باشید و گرفتاری مایه کفاره شما باشد؟ گفتیم آری. حضرت ختمی مرتبت فرمود به خدا سوگند که خداوند مؤمن را گرفتار می فرماید و می آزمايد و این را فقط برای گرامی داشت او انجام می دهد و مؤمن را در پیشگاه خدا منزلتی است که با عمل خود به آن منزلت نمی رسد مگر آنکه چندان گرفتار شود که بدان وسیله به آن منزلت برسد.

عبدالله بن یزید پدر عبدالرحمان مقری، از ابن لهیعه از حارث بن یزید حَضْرَمِی از کثیر اعرج، از ابوفاطمه که از اصحاب رسول خدا بوده است ما را خبر داد که می گفته است * حضرت به من فرمودند پس از من فراوان سجده کن که هر کس برای خدا یک سجده کند حق تعالی او را در بهشت یک درجه بالا می برد و در اثر آن سجده یک خطای او را می بخشد.

ابو جمعة

از اصحاب رسول خداست که نخست در شام می زیست و سپس به مصر کوچ کرد و آنجا ساکن شد و حدیثهایی از رسول خدا نقل کرده است.

محمد بن مصعب قرقسانی، از اوزاعی، از اُسَید بن عبدالرحمان، از خالد بن دُرَیْک، از عبدالله بن مُحیریز ما را خبر داد که می گفته است * به مردی از اصحاب رسول خدا (ص) که گمان می کنم کنیه اش ابو جمعه بود گفتم برای ما حدیثی را که از پیامبر شنیده باشی نقل کن، گفت حدیث پسندیده ای برای تو می گویم. همراه رسول خدا (ص) چاشت می خوردیم، ابو عبیده بن جراح هم با ما بود، از رسول خدا پرسیدیم آیا کسی بهتر از ما هست؟ که ما همراه شما مسلمان شدیم و همراه شما هجرت کردیم. فرمود آری گروهی از امت من که پس از من می آیند و به من ایمان می آورند.

ابوسعاد

از اصحاب پیامبر (ص) است که ساکن مصر شده است.^۱

عبدالرحمان بن عدیس بلوی

از اصحاب رسول خداست و از ایشان حدیث شنیده است. او از کسانی است که برای محاصره عثمان به مدینه رفت و تا کشته شدن عثمان همان جا بود و از سران آنان شمرده می شود.

ابوالشموس بلوی

از اصحاب رسول خداست که ساکن مصر شده است.

طبقه نخست از محدثان مردم مصر که پس از اصحاب حضرت ختمی مرتبت آن جا بوده اند

عبدالرحمان بن عسيلة صنابحي

کنیه اش ابو عبدالله و از مردم حمير و محدثی ثقة و کم حدیث بوده است. او از ابوبکر و عمر و بلال حدیث کرده است.

عبدالله بن نمیر، از محمد بن اسحاق، از یزید بن ابی حبیب، از مرثد بن عبدالله یزنی،

۱. کنیه سه تن از اصحاب رسول خدا (ص) ابوسعاد است که دو تن از ایشان از جهینه اند و دیگری به حمصی مشهور است. به ابن حجر عسقلانی، الاصابة، ج ۴، ص ۸۵ مراجعه فرمایید.

از خود عبدالرحمان بن عَسِيْلَةَ صُنَابِحِي^۱ ما را خبر داد که می گفته است * فقط پنج شب پیش از آن که به حضور رسول خدا برسم این سعادت از دست من بیرون شد. در جحفه بودم که آن حضرت رحلت فرمود و من به حضور اصحاب آن حضرت که بسیار بودند رسیدم و از بلال درباره شب قدر پرسیدم گفت شب بیست و سوم است و آن شب مخواب و میارام.

ابو تمیم جیشانی

محدثی ثقه بوده و از عمر و علی که خداوند از ایشان خشنود یاد روایت کرده است. او در روزگاران بسیار گذشته یعنی به سال هفتاد و هفت یا هفتاد و هشت به روزگار حکومت عبدالملک بن مروان در گذشته است.

عبدالله بن زُرَيْرِ غَافِقِي

محدثی ثقه بوده و او را حدیثهایی است از عمرو و علی روایت کرده و همراه علی علیه السلام در جنگ صفین شرکت کرده است و به سال هشتاد و یک به روزگار حکومت عبدالملک بن مروان در گذشته است.

برادر وَهَبِ جِيشَانِي

جیشان شاخه‌یی از قبیله قضاةست. نام پدر وَهَبِ دِیْلَمِ و او پسر هوشع بوده است. او محدثی ثقه و کم حدیث بوده است.

عبدالرحمان بن ثِمَاسَةَ

حدیث او پسندیده بوده است.

۱. نام شاخه‌یی از قبیله یحایر است. به ابن حزم اندلسی، جمهرة انساب العرب، ص ۴۰۶ مراجعه فرمایید.

طبقة دوم

ابوالخیر

نامش مرثد و پسر عبدالله یزنی و از قبیلهٔ حَمِیر است. محدثی مورد اعتماد و فاضل و عابد بوده است. به سال نود و روزگار ولید بن عبدالملک درگذشته است.

ابوعبدالرحمان حُبلی

نامش عبدالله و نام پدرش یزید و از قبیلهٔ حمیر بوده است. او ثقه بوده و گاهی از عبدالله پسر عمروعاص روایت کرده است.

ابوقیس

آزادکرده و وابستهٔ عمروعاص و انشاءالله مورد اعتماد بوده است، گاهی از عمروعاص روایت کرده است.

وَرْدان

آزادکرده و وابستهٔ عمروعاص بوده است. کنیه‌اش ابوعمیدالله است از او هم گاهی روایت شده است. بازار وردان مصر به نام او نامگذاری شده است.

قنبر

آزادکرده و وابستهٔ عمروعاص است. گاهی از او روایت شده است.

علی بن رباح لخمی

مصریان نام پدرش را با تشدید و عراقیان بدون تشدید نقل می‌کنند. محدثی ثقه بوده و از عمرو عاص و جز او روایت کرده است.

ابوعُشانة معافری^۱

نامش حی و نام پدرش یؤمن است. او را چند حدیثی است. گاهی از او روایت شده است. او به سال یکصد و هیجده روزگار هشام بن عبدالملک درگذشته است.

ابوقبیل معافری

نامش حی و نام پدرش هانی است، او می‌گفته است کشته شدن عثمان را به خاطر دارم، او را هم چند حدیثی است و گاهی از او روایت شده است و چندان زنده مانده که به سال یکصد و بیست و هفت به روزگار مروان بن محمد درگذشته است.

عبدالله بن هبيرة سبائی

او را چند حدیثی است و به روزگار حکومت یزید بن عبدالملک درگذشته است.^۲

شَفَى بن ماتع اصبحی

از قبیله حَمیر است و او را چند حدیثی است و به روزگار حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است.

۱. از قبیله‌های ساکن یمن که گروهی از ایشان به مصر و گروهی به اندلس کوچ کرده‌اند. جمهرة انساب العرب، ص ۴۱۸.

۲. یزید بن عبدالملک از سال ۱۰۱ تا سال ۱۰۵ هجری حکومت کرده است. به زرکلی، الاعلام مراجعه فرمایید.

شیم بن بیتان

او را چند حدیثی است.

مشرح بن هاعان

کنیه‌اش ابو مضعب و او را چند حدیثی است.

ابوالهیشم

نامش سلیمان و نام پدرش عمرو و نام نیای او عبد عتواری^۱ است. او دوست و شاگرد ابوسعید خدری بوده است.

طبقه سوم

یزید بن ابی حبيب

کنیه‌اش ابورجاء و آزاد کرده و وابسته خاندان عامر بن لوی قریش است، محدثی ثقه و پرحديث بوده و به سال یکصد و بیست و هشت به روزگار حکومت مروان بن محمد درگذشته است.

۱. از شاخه‌های قبیله کنانه است. به ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۴۶۵ مراجعه فرمایید.

جعفر بن ربیعة

بن عبدالله بن شرحبیل بن حسنة ازدی هم‌پیمان خاندان زهرة بن کلاب است. شرحبیل بن حسنة یکی از فرماندهان سپاهیان اعزامی ابوبکر به شام بوده است. جعفر به مصر به سال یکصد و سی و دو درگذشته و محدثی ثقه بوده است.

عبیدالله بن ابی جعفر

آزادکرده و وابسته امویان است. محدثی مورد اعتماد و به روزگار خود بازمانده دانشمندان بوده است. او به سال یکصد و سی و پنج یا یکصد و سی و شش درگذشته است.

بکر بن سواده جذامی

ان‌شاءالله مورد اعتماد بوده است و به روزگار حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است.

عبدالله بن رافع غافقی

از قبیله حمیر و او را چند حدیثی بوده است و به روزگار حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است.

ولید بن ابی عبدة

آزادکرده و وابسته عمروعاص است و او را چند حدیثی بوده است.

سعید بن ابی هلال

ان شاء الله ثقة بوده است.

زهرة بن معبد

کنیه اش ابو عقیل بوده است.

طبقه چهارم

عمر و بن حارث بن یعقوب

آزاد کرده و وابسته انصار و ان شاء الله ثقة بوده است. او به سال یکصد و چهل و هفت یا یکصد و چهل و هشت به روزگار حکومت ابو جعفر منصور دوانیقی در گذشته است.

خینوة بن شریح

کنیه اش ابو یزید و ملقب به تجیبی و از قبیله کنده و محدثی ثقة بوده است. و به روزگار خلافت ابو جعفر منصور در گذشته است.

موسی بن علی^۱ بن رباح لخمی

ان شاء الله ثقة بوده است.

۱. توجه دارید که این کلمه تصغیر کلمه علی است.

مکی بن ابراهیم می گوید، به سال یکصد و شصت و چهار به مصر رفتم به من گفته شد
موسی بن علی در اسکندریه درگذشته است.
محمد بن عمر واقدی می گوید موسی بن علی به سال یکصد و شصت و سه و روزگار
حکومت مهدی عباسی درگذشته است.

سعید بن ابی ایوب

محدثی ثقه و استوار بوده است، نام ابوایوب مقلاص است.

عبدالرحمان بن شریح

حدیثهای او ناشناخته بوده است و به سال یکصد و شصت و هفت و روزگار خلافت مهدی
درگذشته است.

عیاش بن عباس قتبانی*

یحیی بن ایوب غافقی

حدیثهای او ناشناخته بوده است.

طبقه پنجم

عبدالله بن عقبه بن لهیعة خضرمی

از نژادگان و کنیه اش ابو عبدالرحمان و محدثی ضعیف بوده و حدیث بسیاری در سینه داشته

است. کسانی که در آغاز کار او از او حدیث شنیده‌اند شنیده‌هاشان بهتر و خود او هم در روایت خویش نکوتر از پایان عمر خویش است. با این حال مردم مصر می‌گویند که او هیچ‌گاه گرفتار اختلال و درآمیختگی نشده است و آغاز و پایان کارش پسندیده و یکسان بوده است ولی گاهی چیزهایی را که از گفته‌ها و احادیث او نبوده است بر او می‌خوانده‌اند و او سکوت می‌کرده است. و چون در این باره به او گفته شد پاسخ داد که گناه من چیست، مردم کتاب و نوشته‌ی را می‌آورند و می‌خوانند و برمی‌خیزند و اگر از من پرسند بدون تردید به آنان خبر می‌دهم که از حدیث من نیست.

گوید عبدالله بن عقبه بن لهیعه - ابن لهیعه - به روز یکشنبه نیمهٔ ماه ربیع‌الاول سال یکصد و هفتاد و چهار و به روزگار خلافت هارون درگذشت.

لیث بن سعد

کنیه‌اش ابو حارث و آزاد کرده و وابستهٔ قبیلهٔ قیس بوده است. او به سال نود و سه یا نود و چهار در حکومت ولید بن عبدالملک زاده شد. محدثی ثقه و پرحدیث آن هم احادیث صحیح بوده است و به روزگار خود در مصر مستقلاً فتوی می‌داده است، او از مردان مهتر و خردمند و بخشنده بوده و همواره میهماندار بوده است.

لیث بن سعد به روز جمعه چهارده شب باقی مانده از شعبان سال یکصد و شصت و پنج به روزگار خلافت مهدی عباسی درگذشته است.

مفضل بن فضالة قینی

او قاضی مردم مصر بود و حدیث او ناشناخته بود.

رشدین بن سعد قینی

او همان رشدین بن ابی رشدین است. محدثی ضعیف بوده است و به سال یکصد و هشتاد و هشت در خلافت هارون درگذشته است.

غوث بن سلیمان خضرمی

به روزگار خلافت مهدی درگذشته است.

بکر بن مُضَرّ*

نافع بن یزید*

طبقه ششم

عبدالله بن وهب

آزاد کرده و وابسته قریش بوده است. او مردی بسیار عالم بوده است و در احادیثی که آنها را با لفظ «حدیثنا» نقل می کرده مورد اعتماد بوده است، و احادیثی را از راوی نخستین بدون اینکه او را دیده باشد با حذف سلسله اسناد نقل می کرده است.

عبدالله بن صالح جهنی

کنیه اش ابو صالح و دبیر لیث بن سعد و روایت کننده احادیث او بوده است، او به روز عاشورای ماه محرم سال دویست و بیست و سه به روزگار خلافت معتصم درگذشته است.

سعید بن عَفِیر*

سعید بن ابی مزیم*

یحیی بن بُکَیر*

عبدالله بن عبدالحکم*

عمرو بن خالد

شاگرد زهیر بن معاویه بوده است.

نُعَیم بن حَمَاد

او خراسانی و از مردم مرو بوده است، او به جستجوی فراگیری حدیث روزگاری دراز در عراق و حجاز به سر برد و فراوان فراگرفت و سپس به مصر کوچ کرد و همان جا ساکن شد تا آنکه به روزگار خلافت معتصم او را از مصر به درگاه خلیفه بردند و از او درباره قرآن - قدیم یا حادث بودن آن - پرسیدند او از پاسخ دادن بدان گونه که ایشان می خواستند خودداری کرد. بدین سبب در سامرا زندانی شد و همچنان در زندان ماند و سرانجام به سال دویست و بیست و هشت در زندان سامراء درگذشت.

پایان طبقات محدثان مصر

کسانی که در ایله^۱ بوده‌اند

طلحة بن عبد الملك ايلي

محدثی ثقه بوده است مالک بن انس و جز او از وی روایت کرده‌اند.

عقیل بن خالد

شاگرد و مصاحب زهری و محدثی ثقه بوده است.

ابوصخر ايلي

نامش یزید و پدرش ابوشمیه بوده است. حدیث ابوصخر پسندیده است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد که: ابوصخر مردی عابد بوده است و همه شب تا بامداد نماز می‌گزارده و می‌گریسته است. در خانه او زنی یهودی هم ساکن بوده که بر او رحمت می‌آورده و به سبب گریه او می‌گریسته است. ابوصخر شبی ضمن دعاهاى خود چنین گفته است، پروردگارا! این زن با آنکه یهودی است و آیین او مخالف آیین من است از رحمت بر من می‌گیرد، بدیهی است که تو سزاوارتری که بر من رحمت آوری.

گوید ابوصخر ايلي همه ساله همراه محمد بن منکدر و صفوان بن سلیم و یزید بن خصیفه و سلیمان بن سحیم و ابوحازم به مکه می‌آمدند و به دیدار عمر بن ذر می‌رفتند او برای ایشان داستان‌های عبرت آموز می‌گفت و کار آخرت را به آنان تذکر می‌داد و در همه روزها و شبهای موسم کارشان بدینگونه بود تا موسم سپری می‌شد، آن گروه پس از آن تا موسم بعد با یکدیگر دیدار نداشتند.

۱. نام بندری در شمال شرقی خلیج عقبه که از دیرباز تا فزون وسطی به لحاظ بازرگانی و نظامی بسیار ارزشمند بوده است. برای آگاهی بیشتر به مقاله مفصل بارتولد (W. Barthold) در دائرةالمعارف اسلام مراجعه فرمایید.

رُزِيقُ بِنِ حَكَمٍ

محدثی ثقة بوده است.

حسین بن رُستم*

یونس بن یزید ایلی

مردی شیرین سخن و دارای حدیثهای دلپذیر بسیار بوده است و گفته‌اش حجت نیست و گاه حدیثهای ناشناخته می‌آورده است.

عبدالجبار بن عمر ایلی

کنیه‌اش ابو صباح و محدثی ثقة بوده است. او از یزید بن ابی سُمیه از ابن عُمَر از رسول خدا (ص) حدیثی روایت می‌کند که درباره کشیده شدن دامن پیراهن بر زمین همان چیزی را فرموده است که درباره ازار فرموده است.

عبدالله بن مبارک و ابو عبدالرحمان مُقری و جز آن دو*

در افریقیه این محدث بوده است

خالد بن ابی عمران

او از مردم تونس افریقیه است که ان شاء الله ثقة بوده است و تدلیس نمی‌کرده است.

در اندلس این محدث بوده است

معاویة بن صالح خَضْرَمِی

او قاضی مردم اندلس و محدثی ثقه و پرحديث بوده است. او در همه عمر فقط يك بار حج گزارد و چون از مدینه عبور کرد گروهی از محدثان عراقی با او دیدار کردند. در این سفر حج عبدالرحمان بن مهدی و زید بن حباب عکلی و محمد بن عمر واقدی و حماد بن خالد خیاط و معن بن عیسی با او دیدار کردند.

پایان جزء نهم از کتاب طبقات که پایان جزو بیست و دوم از نسخه ابن حیویه است.
و سپاس خداوند پروردگار جهانیان را و درود و سلام فراوان خدا
بر سرور ما محمد نبی و آل اطهار او باد،
و ان شاء الله در جزء دهم طبقات زنان خواهد آمد.
پایان جلد هفتم از چاپ زاخاو و احسان عباس و محمد عبدالقادر عطا